

# مبارزه با امر و نهی



۴۲

سال یکم / شماره‌ی نهم

----- \* (به مناسبت شهادت امام موسی بن جعفر علیه السلام) \* -----

## ● محمد عابدی میانجی

می‌گویند: «محمد بن ابراهیم<sup>۱</sup> در حالی که سبیدی از جواهر به همراه داشت، نزد فضل بن یحیی آمد و گفت: و دارایی من کمتر از نیازم است و یک میلیون درهم مقروضم و شرم دارم کسی از این مطلب آگاه شود، از تو می‌خواهم که از بازرگانی این مبلغ را قرض کنی و این سبد جواهر را به گرو به او بدهی، فضل سبد را گرفت و یک میلیون درهم به او داد. روز بعد هم به او گفت: من با خود فکر کردم که این مبلغ برای تو کافی نیست، لذا نزد هارون رفتم و یک میلیون درهم از او گرفتم. یک میلیون هم از پدرم گرفتم، به این ترتیب یک اشراف زاده در عرض چند ساعت به سه میلیون درهم دست می‌یابد.»<sup>۲</sup>

یکی از ابعاد درس آموز زندگی امام موسی بن جعفر علیه السلام، مبارزات آن حضرت با فساد و انحراف در جامعه‌ی اسلامی است. ما در این نوشتار تلاش خواهیم کرد شیوه مبارزه‌ی آن حضرت را با بعضی از مفاسد زمان خود، به اختصار بیان کنیم. آن‌گاه به مناسبت شهادت امام موسی بن جعفر علیه السلام در بخش پایانی مقاله بحثی مختصر در باب شهادت آن انسان برگزیده‌ی الهی خواهیم داشت.

### فساد مالی و حکومت فقر

در اخبار، گزارش‌های عجیبی از ثروت‌های بادآورده و تراکم ثروت در دست معدود افراد مرتبط با دربار می‌خوانیم.

چنین تراکم و تکاثر ثروتی، به دنبال خود فقر عمومی و شکاف طبقاتی را موجب می‌شود.

امام کاظم علیه السلام در مقابل از شیوه‌های زیر برای رفع نیاز مادی و فقر مردم استفاده می‌کرد.

### ۱- استفاده از کرامت

به نقل از اصول کافی: «روزی امام کاظم علیه السلام از مینی عبور می‌کرد که بانویی را گریان دید که چند کودک نیز در کنارش گریه می‌کردند. امام نزد او رفت و علتش را پرسید، او گفت: من چند کودک یتیم دارم و یک گاو هم داشتم که زندگی‌مان با شیر آن تأمین می‌شد و اکنون آن گاو مرده است، امام کاظم علیه السلام فرمود: آیا می‌خواهی آن گاو را زنده کنم؟، آن بانو گفت: آری، ای بنده‌ی خدا!، امام به کناری رفت و دو رکعت نماز خواند. سپس دست به دعا برداشت و پس از دعا کنار جسد گاو آمد. فریاد کشید یا چوبی به آن زد (یا با پای خود به آن زد) بی‌درنگ گاو برخاست.

وقتی که آن بانو گاو را زنده دید، صیحه زد و فریاد کشید که سوگند به خدای کعبه این مرد عیسی بن مریم است. مردم اجتماع کرده و این رویداد عجیب را با دقت نظاره می‌کردند.»<sup>۳</sup>

### ۲- نوشتن توصیه‌نامه به کارگزاران

علامه مجلسی نقل کرده است که: «مردی از اهل ری گفت: یکی از حساب‌رسان یحیی بن خالد استاندار ما شد، شایع بود که شیعه است. من از قبل مقداری خراج بدهکار بودم که اگر او خراج از من می‌گرفت، من فقیر و بی‌چیز می‌شدم. چاره آن دیدم که به حج رفته، مشکل خود را با امام موسی ابن جعفر علیه السلام در میان گذارم. لذا به حج رفتم و حضرت را زیارت کردم. ایشان نامه‌ای به این مضمون به والی نوشت: بسم الله الرحمن الرحيم اعلم ان الله تحت عرشه ظللاً لایسکته الا من اسدى الی اخیه معروفأ او نفس عنه کربة او ادخل علی قلبه سروراً و هذا اخوک والسلام؛ بدان که برای خدا در زیر عرشش سایه‌ی رحمتی است که جای نمی‌گیرد در آن، مگر کسی که نیکویی و احسان کند به برادر خود یا آسایش دهد او را از غمی یا داخل کند بر او سروری و این برادر توست، والسلام.»

وقتی از حج برگشتم، نزد والی رفتم و اجازه خواستم و گفتم: بگوئید، مردی از جانب امام صابر برای شما پیامی آورده است. والی وقتی خبر را شنید، پابرنه آمد و در را باز کرد. مرا بوسید و در برگرفت. بارها بین دو چشمم را بوسید ... من کاغذ را به او دادم. او آن نامه شریف را بوسید و چون بر محتوایش مطلع شد، هر چه از درهم و دینار





و لباس داشت با من به طور تساوی قسمت کرد و آنچه را نتوانست بدهد، قیمتش را داد. هرچه به من می داد، می گفت: ای برادر! خوشحالت کردم؛ آنگاه دفتر دیوان را آورد و نام مرا از فهرست بدهکاران حذف کرد.»<sup>۴</sup>

### فساد فکری و اعتقادی

انحرافات فکری که در میان مردم رواج داشت، از ریزترین موضوعات شرعی تا انحراف در اصل ولایت و رهبری را شامل می شد. امام در مقابل هر یک شیوه ای خاص و مناسب را برای مبارزه برمیگزید.

تبلیغ صحیح، بهترین ابزاری بود که امام علیه السلام برای اصلاحات فرهنگی و اعتقادی از آن سود می برد.

آن حضرت علاوه بر بیان معارف دینی از شیوه ها و ابزارهای مؤثری در تبلیغ و هدایت انسان ها استفاده می کردند که ذیلاً مواردی مانند: حسن خلق، سعه صدر، کظم غیض، زمینه سازی برای قبول حق، دعوت عملی و بیدارسازی وجدان ها مورد بحث و بررسی قرار می گیرند. اکنون با نگاهی گذرا به این مباحث توشه ای از شیوه های آن بزرگوار برای زندگی اخلاقی خویش برمی گیریم.

### ۱- حسن خلق:

«مردی از نواده های عمر بن خطاب، در مدینه با امام کاظم علیه السلام دشمنی می کرد و هر وقت به او می رسید، با کمال گستاخی به

حضرت علی علیه السلام و خاندان رسالت علیهم السلام ناسزا می گفت و بد زبانی می کرد. روزی بعضی از یاران به آن حضرت عرض کردند: به ما اجازه بده تا این مرد تبهکار و بد زبان را بکشیم؛ امام کاظم علیه السلام فرمود: نه هرگز چنین اجازه ای نمی دهم مبادا دست به این کار بزنید، این فکر را از سرتان بیرون کنید، از آن ها پرسید: آن مرد اکنون کجاست؟ گفتند: در مزرعه ای در اطراف مدینه به کشاورزی اشتغال دارد. امام کاظم علیه السلام سوار بر الاغ خود شد و به همان مزرعه رفت و در همان حال، وارد کشت و زرع آن مرد شد. وی فریاد برکشید، مزرعه ای ما را پامال نکن! حضرت همچنان سواره پیش رفت. تا به آن مرد رسید و خسته نباشید گفت و با روی شاد با او ملاقات کرد و احوالش را جویا شد و فرمود: چه مبلغ خرج این کشت و زرع کرده ای؟ او گفت: صد دینار.

امام کاظم علیه السلام فرمود: چقدر امید داری که از آن به دست آوری؟ او گفت: علم غیب ندارم. حضرت فرمود: من می گویم چقدر امید داری نصیب تو شود. گفت: امید دارم دو بیست دینار به من برسد.

امام کاظم علیه السلام کیسه ای در آورد که محتوی ۳۰۰ دینار بود و فرمود: این را بگیر و کشت و زرع تو نیز به همین حال برای تو باشد و خدا آنچه را امید داری، به تو برساند.

آن مرد چنان تحت تأثیر قرار گرفت که عاجزانه عذرخواهی کرد. امام لبخند بر لب برگشت و مدتی بعد که امام به مسجد آمد، آن مرد هم که در مسجد بود، با کمال خوشرویی به امام نگاه کرد و گفت: الله اعلم حیث يجعل رسالته؛ خدا آگاهتر است که رسالتش را در کجا قرار دهد.

دوستان حضرت وقتی چنین دیدند، شگفت‌زده علت را پرسیدند: او گفت: همین است که اکنون گفتم، آن‌گاه برای امام دعا کرد و سؤالاتی از امام علیه السلام پرسید و پانسخش را شنید.

امام علیه السلام برخاست تا به خانه برود، در راه به دوستان که از این دگرگونی در شگفت بودند، فرمود: کدام یک بهتر بود، آنچه شما می‌خواستید یا من انجام دادم...<sup>۵</sup>

۲- زمینه‌سازی برای قبول حق، برای رفع شبهات فکری و اعتقادی، حضرت ابتدا، در افراد مورد نظر آمادگی پذیرش را ایجاد می‌کرد، آن‌گاه به راه حق هدایت می‌نمود.

نمونه‌ای را با هم می‌خوانیم. «مردی در مدینه اهل عبادت و پایبند به دین بود. گاه به زمامدار وقت به عنوان نهی از منکر با درشتی سخن می‌گفت.

او که حسن بن عبدالله نام داشت با وجود صفات خوب، امام علی علیه السلام را خلیفه چهارم

می‌دانست.

روزی حضرت در مسجد او را به سوی خود خواند و گفت: من شیوه‌ی عبادت و زهد و نهی از منکر و... تو را دوست دارم ولی تو معرفت و شناخت نداری. برو، شناخت کسب کن. او از معرفت پرسید. امام فرمود: برو و مسائل را به طور عمیق بفهم و احادیث را بیاموز. پرسید از که؟ فرمود: از فقهای مدینه. او رفت و احادیث را از فقهای مدینه آموخت و به حضور امام کاظم علیه السلام آمد و آن‌ها را خواند.

امام فرمود: تمام این‌ها بی‌اساس بود. معرفت بیاموز.

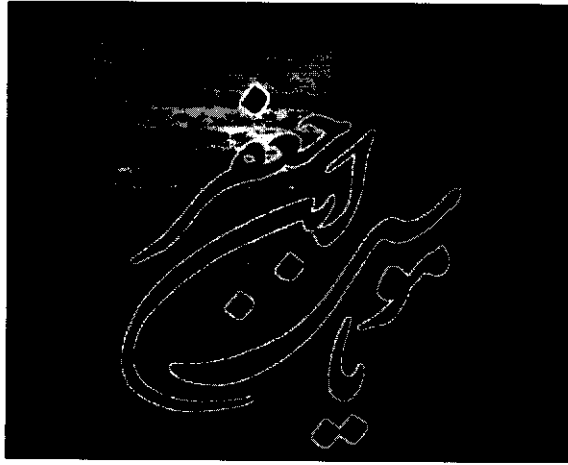
حسن بن عبدالله که بر مبنای عقیده‌ی خود احادیث را آموخته بود، پیوسته در انتظار بود، تشنگی لازم را به دست آورده بود تا احادیث را از خود حضرت بیاموزد. لذا روزی که حضرت را در راه مزرعه‌اش دید، گفت: من نزد خدا از شما گله دارم. خودت به من معرفت بیاموز و هدایت کن.

امام وقتی این آمادگی را یافت، ماجرای حوادث بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حقانیت علی علیه السلام را توضیح داد. به این ترتیب او به حقانیت علی علیه السلام ایمان آورد. سپس پرسید: امام بعد از علی علیه السلام اکنون

کیست؟

امام کاظم علیه السلام پرسید: اگر بگویم





نزد او بگذارید. وقتی جاریه را نزد آن جناب گذاشتند، آن لعین از مجلس خود برخاست. خادمی را فرستاد که خبر آن کنیز را بیاورد. خادم برگشت و گفت: جاریه در سجده است و می‌گوید:

قدوس سبحانک. هارون گفت: موسی بن جعفر او را جادو کرده است، وقتی جاریه را آوردند. اعضای او می‌لرزید و به سوی آسمان نظر می‌کرد.

هارون گفت: تو را چه شده؟! پاسخ داد: حالت غریبی مرا روی داد. وقتی نزد آن جناب رفتم، پیوسته مشغول نماز بود و متوجه من نبود. از نماز که فارغ می‌شد، مشغول ذکر خدای می‌شد. به نزدیک او رفتم و گفتم: چرا درخواست خدمتی نمی‌کنید؟ فرمود: به تو احتیاجی ندارم؛ گفتم: مرا به سوی تو فرستاده‌اند که خدمت کنم. گفت:

این جماعت چکاره‌اند و به جانبی اشاره کرد. چون من نظر کردم باغ‌ها و بستان‌ها دیدم که انتهای آن‌ها به نظر نمی‌آمد... در آن‌ها حوریان و غلامانی دیدم که هرگز مثل آن‌ها در حسن و بهاندیده بودم... چون این حال را دیدم، به سجده افتادم، هارون گفت: ای خبیثه! شاید در سجده به خواب رفته‌ای و

می‌پذیری؟ او گفت: آری، امام فرمود: اکنون آن امام، من هستم...»<sup>۶</sup>

### ۳- دعوت عملی

اعمال حضرت خود بهترین دعوت برای مردم به شمار می‌رفت و آنان را از درون منقلب می‌کرد.

ابن شهر آشوب از کتاب انوار روایت می‌کند که: «ایامی که حضرت امام موسی کاظم علیه السلام در حبس هارون بود، آن لعین کنیزی را در نهایت زیبایی و باکره به زندان فرستاد. شاید که حضرت به او تمایل نشان دهد و قدر او در نظر مردم کم شود و برای تزییع شخصیت وی بهانه‌ای به دست آورد. وقتی کنیز را به زندان حضرت آوردند، فرمود: من به این‌ها احتیاجی ندارم. این‌ها در نظر شما ارزشمند است. در نزد من ارزش ندارد. چون این خبر را برای آن لعین آوردند، خشمگین شد و گفت: بگویند که ما او را به رضای تو حبس نکرده‌ایم، جاریه را

این‌ها را در خواب دیده‌ای، گفت: به خدا سوگند که این‌ها را پیش از سجود دیدم. از آن پس پیوسته نماز می‌خواند. از او پرسیدند: چرا این قدر نماز می‌خوانی؟ گفت: عبد صالح را دیدم که پیوسته نماز می‌کرد، من پیروی از وی می‌کنم.<sup>۷</sup>

#### ۴- بیدار ساختن وجدان‌ها

مؤثرترین شیوه‌ای که حضرت به کار می‌برد، بیدار کردن وجدان‌های خفته بود. به این ترتیب منحرفان، خود از کرده‌ی خود پشیمان می‌شدند.

علامه حلی در منهاج الکرامه می‌نویسد: «روزی آن حضرت از در خانه بشر در بغداد می‌گذشت. صدای ساز، آواز غنا، نی و رقص از آن خانه شنید. حضرت کنیزکی را دید که از آن خانه بیرون آمد و در دستش خاکروبه بود. کنیز خاکروبه را بر در خانه ریخت.

حضرت از او پرسید: ای کنیزک! صاحب این خانه، آزاد است یا بنده، گفت: آزاد است. فرمود: راست گفتی! اگر بنده بود، از مولای خود می‌ترسید.<sup>۸</sup>

کنیزک وقتی برگشت، آفایش سرسفره‌ی شراب بود. پرسید: چرا دیر آمدی؟ کنیزک حکایت را باز گفت. بشر به یک باره از جای برخاست و با پای برهنه بیرون دوید. به آن حضرت رسید و عذرخواست گریه و اظهار شرمندگی کرد و از کارش توبه کرد.<sup>۸</sup>

### فساد سیاسی و غضب حکومت

امام کاظم علیه السلام برای مبارزه با فساد سیاسی حاکمان جور از راه‌های زیر فعالیت خود را انجام داد:

#### ۱- اظهار انگیزه اصلی

مادر همه‌ی فسادها غضب جابرانه‌ی حکومت صالحان است که در پی آن هر نوع آسیبی به جامعه خواهد رسید.

امام در این جبهه علاوه بر حمایت از نهضت‌هایی که روی می‌داد، (البته در مواقع مناسب) خود نیز در صدد برپایی حکومتی الهی بود و این انگیزه را در احتجاجات خود با خلفای عباسی (مهدی و هارون) اظهار می‌کرد.

«روزی هارون به امام کاظم علیه السلام گفت: مرزهای فدک را معلوم کنید تا به شما باز گردانم. امام علیه السلام از جواب دادن خودداری کرد. هارون اصرار ورزید. امام فرمود: من فدک را فقط با حدود واقعی‌اش می‌خواهم... اگر بگویم، مسلماً نخواهی داد. هارون سوگند یاد کرد که برگرداند. آنگاه امام فرمود:

حدّ اول آن «عدن» دوم «سمرقند» سوم «آفریقا» و چهارم «سواحل خزر و ارمنستان» است. - این‌ها حدود حکومتی هارون بود. هارون که از شدت خشم به خود می‌پیچید، گفت: برای ما چیزی نماند، امام فرمود:





من که گفتم نمی‌دهی.»<sup>۹</sup>

بر همین اساس وقتی فرزند هارون از پدر علت کمک نکردن به امام را می‌پرسید وی جواب می‌داد: «به خاطر این که از موسی بن جعفر بر حکومت خود بیم دارم.»<sup>۱۰</sup>

## ۲- مبارزه با فریبکاری

بنی عباس به طور اعم و هارون به طور اخص در صدد یافتن شعارهایی بودند که براساس آن حکومت خود را مشروع نشان دهند. یکی از آن‌ها انتساب خود به پیامبر ﷺ و سلب انتساب خاندان عترت ﷺ به رسول خدا ﷺ بود.

هارون از سویی خود را پسر عم پیامبر ﷺ معرفی می‌کرد و از سویی فرزند رسول خدا بودن امام کاظم ﷺ را زیر سؤال می‌برد.

او یک بار هنگام بحث به حضرت اعتراض کرد که شما خود را فرزند رسول الله ﷺ می‌دانید، حال آن که شما فرزند دخترش هستید و فرزند دختر رسول خدا ﷺ را نمی‌توان فرزند او حساب کرد.

حضرت این آیه را تلاوت کرد:

«و من ذریته داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون و كذلك نجزی

المحسنین و زکریا و یحیی و عیسی...»  
و سپس فرمود: در این آیه حضرت عیسی ﷺ در شمار فرزندان نوح پیامبر ﷺ

آمده است با این که برای او پدری نبود و فقط از ناحیه‌ی مادرش، مریم، به نوح ﷺ نسبت داشت. ما نیز از طرف مادرمان فرزندان پیامبر ﷺ هستیم.<sup>۱۱</sup>

هدف پلید هارون آن گاه بیشتر روشن می‌شود که می‌خوانیم، وی وقتی وارد مدینه شد، همراه با مردم متوجه قبر رسول ﷺ شده روبروی قبر ایستاد و گفت: سلام بر تو ای پسر عموا! در همین لحظه امام نزدیک شد و فرمود: سلام بر تو ای رسول الله، سلام بر تو ای پدر!

در این هنگام چهره‌ی هارون از خشم سرخ شده<sup>۱۲</sup> و امام کاظم ﷺ بدین گونه او را خلع سلاح کرد.

## ۳- نفوذ در قدرت حاکمه

حضرت برای سامان دادن به فعالیت‌های سیاسی و یافتن حامیانی از درون تشکیلات دولتی در صدد برآمد افرادی را در درون نظام حکومتی به کار گمارد.

از این افراد می‌توان به علی بن یقطین اشاره کرد که با حضور در دستگاه جور، اطلاعات داخلی را به امام ﷺ می‌رساند. از حضرت پشتیبانی می‌کرد و مراقب شیعیان بود.

## خورشید در حصار

هرچند امام ﷺ در دوره‌ی خلفای قبل از هارون نیز گاه زندانی می‌شد



وقتی حضرت متوجه شد، او را خواست و پرسید: به کجا می‌روی گفت: اراده‌ی بغداد کرده‌ام.

امام علیه السلام پرسید: برای چه می‌روی؟ پاسخ داد: قرض بسیار دارم امام فرمود: قرض و خرج تو با من او قبول نکرد و در آخر از حضرت توصیه‌ای خواست. حضرت فرمود: وصیت می‌کنم که در خون من شریک نشوی و اولادم را یتیم نکنی، سه مرتبه او وصیت خواست و حضرت همین را گفت. پس سیصد دینار طلا و چهار هزار درهم به او داد. وقتی رفت. به حاضران فرمود: به خدا قسم او در مورد من بدگویی خواهد کرد. وقتی به بغداد رسید، یحیی بن خالد او را به خانه‌اش برد و توطئه‌ای چید.

وقتی به مجلس هارون وارد شد، سلام کرد و گفت: هرگز ندیده‌ام که دو خلیفه در عصری باشند. تو در این شهر و موسی بن جعفر در مدینه است و مردم از اطراف عالم

ولی طولانی‌ترین و آخرین آن مربوط به دوره‌ی هارون الرشید بود.

وی به دلیل ترس از موقعیت معنوی امام علیه السلام و هراس از تزلزل قدرت خود همچنین برای محروم کردن نهضت‌های انقلابی از رهبری فکری دست به این کار زد. البته نقش کارگزاران او، مانند یحیی بن خالد که همواره اطلاعات غلط را از امام علیه السلام و یارانش در اختیار هارون قرار می‌داد نباید نادیده گرفت. او همچنین در تحریک نزدیکان امام نقش داشت. در این مورد به قطعه‌ی تاریخی زیر توجه کنید:

«روزی هارون از یحیی و دیگران پرسید: آیا از آل ابی طالب کسی را می‌شناسید که او را بخوایم و از احوال موسی بن جعفر سؤال کنیم. ایشان علی بن اسماعیل بن جعفر (به روایت دیگر محمد بن اسماعیل) را - که برادرزاده‌ی حضرت بود و امام به او همیشه لطف می‌کرد - نشان دادند.»<sup>۱۳</sup>





خراج به او می‌دهند و او اموال و اسلحه فراوان جمع کرده است. هارون دستور داد دویست هزار درهم به او دادند. او هنگامی که به خانه‌اش رفت، دردی در حلقش به وجود آمد و همان شب مرد. پول‌ها را همان طور که آورده بودند، برگرداندند. از آن سال (۱۷۹ ه. ق) هارون برای استحکام خلافت اولادش قصد کرد امام را دستگیر و زندانی کند.»<sup>۱۴</sup>

«هارون به اطراف و شهرها نامه‌ها نوشت و از اعیان و علما خواست در مکه حاضر شوند تا از آن‌ها بیعت بگیرد. خود نیز در راه رفتن به حج اول به مدینه آمد. نزد قبر رسول خدا ﷺ رفت و برای آماده‌سازی مردم جهت دستگیری امام این‌گونه سخن گفت: یا رسول‌الله! من عذر می‌خواهم، در امری که دربارهی موسی بن جعفر اراده کرده‌ام. می‌خواهم او را حبس کنم چون می‌ترسم فتنه‌ای بکند و خون امت تو ریخته شود.

هارون فضل بن ربیع را فرستاد. - امام در کنار قبر رسول خدا مشغول نماز بود - حضرت را در اثنای نماز گرفتند و کشان کشان از مسجد بیرون آوردند. امام علیه السلام متوجه قبر جدش شد و گفت: یا رسول‌الله به تو شکایت می‌کنم از آنچه از امت بدکار تو به اهل بیت بزرگوارت می‌رسد. هارون ناسزای فراوان به امام گفت. امام را قید و بند

زدند و دو محمل آماده کردند یکی به سوی بغداد و دیگری را که امام هم در آن بود به سوی بصره فرستاد.

در روز هفتم ذی الحجه حضرت را به عیسی بن جعفر منصور (برادرزاده هارون) تحویل دادند. هارون بارها نامه نوشت که او را بکش ولی او جرأت نکرد و دوستانش هم مانع شدند. نامه‌ای به هارون نوشت که امام را تحویل بگیرد یا آزاد کند. هارون حضرت را به فضل بن ربیع در بغداد تحویل داد. چون او نیز طبق خواست هارون حضرت را به قتل نرساند. او را به فضل بن یحیی برمکی داد. فضل اجازه نمی‌داد از جایی غذا بیاورند، خودش هر روز غذا تهیه می‌کرد. روز چهارم غذا را به زهر آلوده کرد.

امام سر به جانب آسمان بلند کرد و گفت: خدایا! تو می‌دانی که اگر پیش از این روز چنین طعامی می‌خوردم، هر آینه اعانت بر هلاک خود کرده بودم. امشب در خوردن این طعام مجبور و معذورم. چون غذا را خورد، اثر زهر در بدن شریفش ظاهر شد. روز بعد پزشکی را آوردند و حضرت به اصرار او موضوع زهر دادن را بیان فرمود. البته به روایتی دیگر سندی بن شاهک حضرت را در ۲۵ رجب ۱۸۳ ه. ق به شهادت رساند.<sup>۱۵</sup> و چون نقل دوم مشهورتر است در بخش گزارش شهادت به این نقل خواهیم

پرداخت.

### طی الارض و خبر از شهادت

امام علیه السلام سه روز قبل از شهادتش از زندان با طی الارض خارج شد و به مدینه رفت و آن گاه که ودایع امامت را به فرزندش امام رضا علیه السلام سپرد، به زندان بازگشت. مسیب (موگل حضرت) می گوید. حضرت به من فرمود ای مسیب! من در این شب به مدینه جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله می روم تا عهد امامت را به پسر علی بسپارم، همان طور که پدرم به من آن عهد را سپرد. پرسیدم: مولای من! چطور دستور می دهید، جلوی چشم مأموران قفل در را باز کنم، فرمود: ای مسیب! یقین تو درباره ی خدا و ماضی است... من شنیدم که حضرت دعا خواند و ناگهان از محل نماز خود پنهان شد. من همچنان سرپا ایستاده در این کار حیران بودم که دیدم حضرت به جای خود برگشته و زنجیرها را دوباره به پایش می بندد. من از مشاهده این احوال به سجده افتادم.

حضرت فرمود: ای مسیب! سربردار. من در روز سوم از دنیا می روم. من با شنیدن این خبر به گریه افتادم. حضرت فرمود: گریه نکن که علی، پسر، امام و مولای بعد از من است پر تو. حضرت روز سوم مرا خواست و فرمود: به سوی خدا رهسپارم. هر وقت از

تو آب خواستم و آشامیدم و دیدی که بدنم ورم کرد، رنگ من زرد، سرخ و سبز شد، هارون ستمگر را از مرگ من با خبر کن. من در نهایت غم و اندوه بودم تا این که حضرت آب خواست و همان حالات به وجود آمد.

حضرت فرمود: ای مسیب! این پلیدی، سندی بن شاهک، گمان می کند که او عهده دار غسل و دفن من است ولی چنین نیست. هرگز این نخواهد شد زیرا که انبیا و اصیا را جز نبی و وصی غسل نمی دهد. ۱۶

### مدینه چه خبر؟

«مسافر» خدمتکار خانه ی امام کاظم علیه السلام می گوید: «وقتی امام کاظم علیه السلام را بردند، آن حضرت به فرزندش امام رضا علیه السلام فرمود:

«همیشه تا وقتی که زنده ام، در خانه من بخواب تا خبر (وفات من) به تو برسد، ماهر شب، بستر حضرت رضا علیه السلام را در دالان خانه می انداختیم و آن حضرت بعد از شام می آمد و در آن جا می خوابید و صبح به خانه خود می رفت. این روش تا چهار سال ادامه یافت.

در این هنگام شبی از شبها بستر حضرت رضا علیه السلام را طبق معمول انداختند ولی آن حضرت دیر کرد و تا صبح نیامد. اهل خانه نگران و هراسان شدند و ما نیز از نیامدن آن حضرت سخت پریشان شدیم، فردای آن شب دیدیم آن حضرت آمد و به ام احمد





(کنیز برگزیده و محرم راز امام) رو کرد و فرمود: آنچه پدرم به تو سپرده، نزد من بیاور. ام احمد فریاد کشید؛ سیلی به صورتش زد؛ گریبانش را چاک زد و گفت: به خدا مولا میم وفات یافت. حضرت جلو آمد و گفت: آرام باش؛ سخن خود را آشکار نکن؛ به کسی نگو تا به حاکم مدینه خبر رسد.

حضرت به خانه خود رفت و شب بعد دیگر به خانه امام کاظم علیه السلام نیامد. پس از چند روز به وسیله‌ی نامه خبر شهادت امام علیه السلام رسید. ما حساب کردیم. معلوم شد همان شب که حضرت به منزل نیامده امام علیه السلام شهید شده است.<sup>۱۷</sup> و به این ترتیب معلوم می‌شود، حضرت هنگام شهادت پدر به بالین اورفته و به طور ناشناسی غسل، کفن، نماز و دفن پدر را انجام داده است.<sup>۱</sup>

### گزارش شهادت

در عیون المعجزات می‌خوانیم: «وقتی سندی بن شاهک خرمای زهرآلود برای آن حضرت فرستاد، خود نیز به زندان آمد. وقتی رسید که امام علیه السلام ده دانه خرما میل کرده بود. گفت: باز میل کنید، فرمود: در آنچه خوردم، مطلب تو به عمل آمد و به زیاده از آن نیازی نیست.» آنان که از انعکاس مظلومیت حضرت نزد مردم وحشت داشتند، چند روز قبل از شهادت بعضی از قضات را حاضر کردند و امام را نزد آنها

بردند و گفتند: «مردم می‌گویند: موسی بن جعفر در شدت و سختی است. شما گواه باشید که چنین نیست.» حضرت بی‌درنگ پاسخ داد: ای مردم! گواه باشید که سه روز است که ایشان زهر به من داده‌اند و به ظاهر صحیح می‌نمایم ولی در اندرون من زهر جای کرده است.

در آخر این روز سرخی شدیدی بر من غلبه خواهد کرد و فردا بدنم به شدت زرد می‌شود. و سرانجام روز سوم رنگم به سفیدی مایل خواهد شد و به رحمت و خشنودی حق واصل خواهم شد، آری! چون روز سوم شد، روح مقدس امام علیه السلام به پیامبران و شهدا ملحق شد و به مصداق ﴿و اما الذین ابیضت وجوههم ففی رحمة الله﴾<sup>۱۸</sup> و سفید به سوی بهشت پرکشید.<sup>۱۹</sup>

«وقتی خبر شهادت امام علیه السلام به هارون الرشید رسید، سندی بن شاهک را برای تجهیزش فرستاد. آن روز خروش از شهر بغداد بر آمده و اهالی همه، باناله و فغان ابراز درد و غصه می‌کردند. در آن لحظات بود که سندی بن شاهک با جمعی دیگر متوجه غسل آن امام شد.

(مسیب) می‌گوید: چنانچه از امام علیه السلام شنیده بودم، سندی بن شاهک گمان می‌کرد، امام را او غسل می‌دهد. والله! دست خبیث او به بدن مطهر امام نرسید، بلکه

حضرت رضا علیه السلام بود که متکفل امور بود. امام رضا علیه السلام وقتی از تکفین پدر فارغ شد، روی به مسیب آورد و فرمود: ای مسیب! باید که در امامت من شک نکنی؛ دست از دامان متابعت من نکشی؛ به درستی که من پیشوای تو هستم. و حجت خدا بر تو بعد از پدرم هستم؛ آن گاه امام موسی علیه السلام را در مقبره‌ی قریش در کاظمین فعلی که اکنون مرقد مطهر آن حضرت است، دفن کردند.<sup>۲۰</sup>

**بنال ای دل که زهرا نوحه‌گر شد**

**شب زندانی او را سحر شد**

**بیا در حبس بغداد و نظر کن**

**که موسی سوی جنت رهسپر شد**

ابن بابویه می‌گوید: وقتی سندی بن شاهک جنازه‌ی امام مظلوم را برداشت تا به مقابر قریش ببرد، چند نفر را اجیر کرد که ندا دهند و با بی ادبی از پیکر پاک آن حضرت یاد کنند.

در این هنگام سلیمان بن جعفر، برادر هارون، که قصری در کنار رودخانه داشت - متوجه شد و از قصرش بیرون آمد و به غلامانش دستور داد افراد سندی بن شاهک را از آن محوطه دور کنند و خود عمامه از سر انداخت؛ گریبانش را چاک زد؛ پای برهنه دنبال جنازه‌ی امام روانه شد و دستور داد بگویند: هر کس می‌خواهد نظر کند به

پاکیزه‌ی فرزند پاکیزه، به موسی بن جعفر علیه السلام نگاه کند، وقتی این خبر به هارون رسید، در ظاهر نامه‌ای به او نوشت و گفت: سندی بن شاهک بدون رضایت من آن کارها را کرده است. از تو خشنود شدم که مانعش شدی.<sup>۲۱</sup>

### پی‌نوشت‌ها:

- ۱- ابراهیم معروف به امام، اولین خلیفه‌ی عباسی بود که مردم با او بیعت کردند ولی قبل از این که بر مسند حکومت تکیه زند، به دست امویان مسموم شد و به قتل رسید.
- ۲- مأخذ؟
- ۳- اصول کافی، ج ۱، ص ۴۸۴ نمونه‌ی دیگر را در انوار البهیة، ص ۱۹۷ و ص ۱۹۸ بخوانید.
- ۴- منتهی الامال، ج ۲، ص ۱۹۴.
- ۵- اعلام الوری، ص ۲۹۶، ج ۲، ص ۱۹۳.
- ۶- اصول کافی، ج ۱، ص ۳۵۲.
- ۷- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۲۲.
- ۸- منتهی الامال، ج ۲، ص ۱۹۵.
- ۹- بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۴۴.
- ۱۰- همان، ج ۴۸، ص ۱۳۱.
- ۱۱- عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۸؛ بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۲۸.
- ۱۲- بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۲۸.
- ۱۳- رجال کشی، ج ۲، ص ۵۴۰.
- ۱۴- کتاب الغیبة، طوسی، ص ۲۷.
- ۱۵- امالی، شیخ صدوق، ص ۱۲۷ و الغیبة، طوسی، ص ۲۹.
- ۱۶- عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۹۵.
- ۱۷- اصول کافی، ج ۱، ص ۳۸۱.
- ۱۸- آل عمران / ۱۰۷.
- ۱۹- عیون المعجزات، ص ۹۷.
- ۲۰- عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۹۵.
- ۲۱- همان، ج ۱، ص ۹۳.

